

تبیین دیگرگرایی از منظر رویکرد عقلانی نیگل و رویکرد تجربی بتسون

زینب عباسی^۱، محسن جوادی^۲، بابک عباسی^۳

تاریخ دریافت:

۱۴۰۰/۵/۱۰

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۰/۸/۳

واژگان کلیدی:

آلتروئیسم، انگیزه، بتسون، خودگرایی، دیگرگرایی، نگرانی، همدلانه، نیگل.

چکیده: همواره پی بردن به غایت و انگیزه رفتارهای انسان از مسائل قابل توجه روان‌شناسان و فلاسفه اخلاق بوده است. خودگرایان انگیزه تمامی اقدامات خیرخواهانه انسان را دستیابی به نفع شخصی تلقی می‌کنند؛ در مقابل، دیگرگرایان می‌گویند انسان می‌تواند فقط برای تأمین منافع و رفاه دیگری کار کند و هیچ چشم‌داشت شخصی نداشته باشد. دلیل بتسون روان‌شناس معاصر آمریکائی و تامس نیگل فیلسوف معاصر آمریکائی با دو شیوه متفاوت از حامیان جدی و سرسخت دیگرگرایی هستند. بتسون با رویکردی تجربی و با طرح فرضیه آلتروئیسم - همدلی ضمن به چالش کشیدن ادعاهای خودگرایان از نوعی دیگرگرایی روان‌شناختی دفاع می‌کند. او از طریق آزمایش‌های دقیق تجربی توانست وجود انگیزه دیگرگرایی در ذات انسان را ثابت کند. بنا به ادعای او، احساس عاطفی نگرانی همدلانه موجب ایجاد انگیزه دگرخواهانه جهت تأمین رفاه مطلوب دیگری می‌شود. از سوی دیگر نیگل با روش تفسیری خود از امکان نوعی دیگرگرایی با انگیزش عقلانی دفاع کرده است. به عقیده او دیگرگرایی بی‌طرفانه، لازمه عقلانیت و شرط برقراری اخلاق است. این مقاله با رویکردی توصیفی - تحلیلی به توصیف و ارزیابی آراء بتسون و نیگل پرداخته و در نهایت نشان می‌دهد که تلقی آن دو از دیگرگرایی و نسبت دیگرگرایی با اخلاق متفاوت است. اما نکته مهم این است که دو رویکرد متفاوت در دیگرگرایی، در کنار هم می‌توانند پشتوانه محکمی برای رد خودگرایی باشند.

DOI: 10.30470/phm.2021.530964.1999

Homepage: phm.znu.ac.ir

۱. دانش آموخته دکتری، گروه فلسفه، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران،

ایران. (نویسنده مسئول) Naznynhydri300@gmail.com

۲. استاد فلسفه گروه اخلاق دانشگاه قم Javadi_m@qom.ac.ir

۳. استادیار، گروه فلسفه، دانشکده حقوق و الهیات و علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران، ایران

babbaasi@gmail.com

مقدمه

یکی از مسائلی که از دیرباز تا کنون ذهن هر متفکری به‌ویژه فلاسفه اخلاق و روان‌شناسان را به خود مشغول داشته، آن است که آیا آدمی حقیقتاً می‌تواند دیگرگرا باشد؟ یا واقعاً قادر نیست بدون نفع شخصی به دیگری خیر رساند؟ آیا دیگرگرایی^۱ همان خودگرایی^۲ در لباس مبدل و صرفاً یک فریب است؟ دیگرگرایی از نظرات قابل تأمل و مهم در میان نظریه‌های اخلاقی است که به دو شکل اخلاقی و روان‌شناختی مطرح است و هر کدام مدافعان خود را دارد.

دیگرگرایی اخلاقی: این نظریه بر آن باور است که منفعت و رفاه دیگری باید مبنای عمل اخلاقی قرار گیرد؛ در واقع انسان برای تعقیب اهداف و آمال و آرزوهای خود پای به هستی نگذاشته است بلکه علت وجود او خدمت به انسان‌های دیگر است و قربانی کردن خود، وظیفه بنیادین آدمی است (Penguin Group, 1964:143). لذا انسان باید همه‌چیز خود را فدای دیگری کند (Rand, 1984:49). بنابراین، شرط اخلاقی عمل کردن، توجه و اولویت دادن

دیگران بر خود است.

دیگرگرایی روان‌شناختی: در موضوع دیگرگرایی اخلاقی به مثابه نظریه اخلاقی هنجاری، معمولاً از دیگرگرایی روان‌شناختی بحث می‌شود. این یک نظریه توصیفی و در باب سرشت انسان است و به انگیزه اعمال انسان توجه شایانی دارد و معتقد است انسان ذاتاً قادر به تأمین منافع دیگران است و آسایش و رفاه دیگری انگیزه اصلی خیررسانی به غیر را برمی‌انگیزد و می‌تواند از دایره منافع شخصی خود خارج شود. این دیدگاه تا آنجا اهمیت دارد که طرفدارانش آن را مبدأ علم اخلاق دانسته‌اند.

خودگرایی اخلاقی نقطه مقابل دیگرگرایی، نظریه‌ای توصیه‌ای در حوزه اخلاق هنجاری را بیان می‌کند که هدف اصلی آن، اخلاق و نفع شخصی است و هر فرد باید تمام همت خود را برای افزایش رفاه دیگری مصروف دارد (Graham, 2004: 56). پس شرط لازم و کافی برای اخلاقی بودن عمل، افزایش خیر شخصی است (Shaver, 2010: 2). از آنجا که آدمی در برآورده کردن عادی‌ترین امیال، وابسته به دیگران است، کمک کردن به غیر تنها به دلیل منافع و امتیازاتی است که

1. Altruism.

2. Egoism.

روان‌شناختی، خودگرایی اخلاقی را بی‌معنا می‌کند. زیرا باید و نباید اخلاقی زمانی معنادار خواهد بود که گزینه‌های متعددی مقابل انسان باشد. همچنین هرگونه دیدگاه دیگرگرا اعم از اخلاقی و روان‌شناختی از اساس باطل می‌شود زیرا چیزی را فرض می‌گیرد که حسب این نظریه خودگرایی روان‌شناختی ذاتاً از عهده انسان خارج است.

امروزه انتقادهای زیادی متوجه دیدگاه خودگرایی روان‌شناختی است، از جمله بر این دیدگاه آنان که به‌طور دقیق به تحلیل انگیزه انسان پرداخته‌اند، معلوم می‌شود که ذات انسان معطوف به علائق شخصی خود است (Laflette, 2007: 273). صرف‌نظر از مصادره بر مطلوب بودن این ادعا، هرگز نمی‌توان با برجسب علاقه به خود، مدعی شناسایی انگیزه واقعی آدمی شد (Blackburn, 2001: 32). شاید به دشواری اما فهم و دریافت انگیزه درونی افراد یکی از دلایل پذیرش این دیدگاه است؛ در حالی که علاوه بر ابطال نا پذیر بودن^۱ چنین رویه‌ای

این اعمال برای فاعل ایجاد می‌کند نه بدین دلیل که فی‌نفسه خوبند (پالمر، ۱۳۸۵: ۸۲).

خودگرایی روان‌شناختی نوع دیگری از خودگرایی که مدعی است انسان به لحاظ روانی به گونه‌ای خلق شده است که هرگز قادر به تأمین منافع دیگران نیست و انگیزه اصلی تمامی اقدامات انسان و حتی آنان که به نظر خیرخواهانه و دیگرگرایانه است را صرفاً ابزاری در جهت خیر خویش (Scott & Seglow, 2007: 1) و کسب لذت و برخورداری شخصی می‌داند و اینکه گفته شود هدف غایی کمک رسانی به غیر است، جز یک فریب نیست (Feinberg, 1987: 63). حتی در مثال‌های قهرمانانه و فراوظیفه‌ای نیز نمی‌توان با قاطعیت بیان کرد که انگیزه و هدف آنان مبرا از هرگونه نفع شخصی باشد.

واضح است که این دیدگاه، متفاوت از خودگرایی اخلاقی است؛ چرا که هدف این دیدگاه بیان خوب و بد انگیزه‌ها نیست بلکه تعیین‌کننده علت ایجاد اعمال خیر انسان است. صحت دیدگاه خودگرایی

۱. ر.ک: حسینی سورکی، سیدمحمد. (۱۳۸۵).

بررسی و نقد نظریه خودگرایی اخلاقی، نشریه

پژوهش‌های فلسفی - کلامی، ۸ (۲۹): ۱۸۷-۲۲۲.

که آن را از علمی بودن خارج می‌سازد، فقدان شواهد تجربی و توسل به ادله دیگر، فارغ از مستندات تجربی سبب نقض مدعی آنان و ابطال خودگرایی است.

از طرفی چون با استدلال‌های عقلی محض نیز قادر به اثبات یا رد خودگرایی روان‌شناختی نیستیم، قبول و رد آن به حوزه روان‌شناسی تجربی و استدلال‌های دقیق علمی و تجربی مربوط است. رد خودگرایی به روش تجربی اولاً موجب ابطال هر تقریر از نظریه خودگرایانه می‌شود و ثانیاً فهم انگیزه‌های انسانی را امکان پذیر می‌سازد و در نهایت نشان می‌دهد که مجموعه انگیزشی انسان چیزی فراتر از منافع شخصی مادی گرایان است و حداقل بخشی از انگیزه انسان توجه خالصانه به غیر خود است که این مهم با تدبیر دنیل بتسون به ثمر رسید.

دنیل بتسون، روان‌شناس معاصر آمریکایی است که به خاطر طرح نظریه مشهورش به نام «همدلی - آلترویسم» به اوج شهرت دست یافت. وی با طرح این نظریه توانست وجود انگیزه دگرخواهانه محض را در ذات انسان ثابت کند. این نظریه به اجمال بیان می‌کند که احساس همدلی با شخص نیازمند، سبب برانگیختگی انگیزه کمک کردن به افراد

می‌شود. بتسون از طریق انجام تحقیقات و آزمایش‌های دقیق و بی‌شمار تجربی بر روی انسان‌ها به حمایت از نظریه همدلی - آلترویسم و مخالفت جدی با خودگرایی می‌پردازد. البته در نهایت وی به تلفیقی از انگیزه‌های خودگرایانه و دیگرگرایانه متمایل است. علاوه بر این، نظریه بتسون نظریه‌ای توصیفی است و به صورت مستقیم به حوزه‌های ارتباطی ندارد اما با توجه به ارتباط میان انگیزه و رفتار، دیگرگرایی وی بالطبع واجد پیامدهای عملی برای اخلاق است.

علاوه بر تقریر بتسون، تقریر دیگری که به دفاع و اثبات از دیگرگرایی پرداخته است تقریر تامس نیگل، فیلسوف آمریکایی است. نیگل مخالف هر دو نوع خودگرایی روان‌شناختی و اخلاقی است و به نوعی از دیگرگرایی عقلانی دفاع می‌کند. وی با استفاده از روش تفسیری خود در دفاع از مصلحت‌اندیشی، از دیگرگرایی به صورت عقلانی دفاع می‌کند. وی برای به ثمر رساندن تئوری خویش به ابطال دیدگاه مقابل یعنی خودگرایی اخلاقی از طریق بیرون کشیدن مفروضات و توالی فاسد و نامعقول این دیدگاه می‌پردازد. نیگل با ارائه نوعی نظریه عمل، نشان می‌دهد که چگونه عقل

۱۲). همچنین وی معتقد است، دیگرگرایی متکی به استدلال‌های ما برای عمل است که شرط صوری عینیت اخلاقی‌اند (نیگل، ۱۳۹۵: ۲۱۱).

نیگل نه تنها معتقد است که انسان می‌تواند به نحو دگرخواها نه برانگیخته شود، بلکه بر آن است که این انگیزه دگرخواها نه پایه و اساس اخلاقیات محسوب می‌شود. نیگل منظور خود از دیگرگرایی را با این فرض بیان می‌کند که چنانچه فرد P دلیلی در اختیار دارد تا کار A را انجام دهد پس شما دلیلی در اختیار دارید تا کار A را انجام دهید؛ به عبارتی شما برای ایجاد اوضاع و احوالی، دلیلی در اختیار دارید که دیگران نیز برای ایجاد آن همان دلیل را در اختیار دارند. بر این اساس، دیگرگرایی ضرورتاً به معنای فداکردن به خاطر منافع دیگران نیست بلکه یعنی ادله دیگران را وارد محاسبات خود کنیم؛ برای مثال، هر شخصی پس از اتمام پیک‌نیک در طبیعت باید زباله‌ها را جمع کند پس من نیز مانند دیگران باید بعد از اتمام پیک‌نیک زباله‌ها را جمع کنم (نیگل، ۱۳۹۵: ۱۳).

و استدلال به تنهایی می‌تواند برای فعل، انگیزش ایجاد کند و در پی آن، به این نتیجه می‌رسد که تنها با مبنا قراردادن دلیل در بنیاد انگیزش می‌توان از اخلاقی عینی سخن گفت. به این ترتیب این دو به روش ویژه خود - یکی در حوزه روان‌شناسی و دیگری در حوزه فلسفه - به دفاع از دیگرگرایی پرداختند و هر دو در نهایت به اثبات آن دست یافتند. با این اوصاف، دیگرگرایی دارای دو پشتوانه محکم عقلی و تجربی شد. در ادامه پس از ارائه دیدگاه نیگل و بتسون و چگونگی دفاع آنان از دیگرگرایی و ارزش اخلاقی آن به تحلیل و ارزیابی و مقایسه دو دیدگاه پرداخته و با بیان نتیجه مقاله، این بحث را به پایان می‌بریم.

۱. دیگرگرایی از دیدگاه نامس نیگل

نیگل در کتاب خود به نام / مکان دیگرگرایی با توجه به روشی که در دفاع از مصلحت‌اندیشی برگزیده است، به دفاع از امکان دیگرگرایی می‌پردازد. از نظر وی، مصلحت‌اندیشی و دیگرگرایی دو الزام عقلانیت عملی‌اند^۱ (نیگل، ۱۳۹۵:

۱. عقلانیت نظری به ما می‌گوید چه باورهایی درست یا نادرست است و کلامین را باید برگزینیم لیکن عقلانیت عملی به ما می‌گوید چه باید کرد و انجام کدام کار درست است.

و می تواند نیروی انگیزشی داشته باشد. نیگل می گوید اگر میل مبنای اخلاق باشد، قادر نخواهیم بود از عقلانیت اخلاق دفاع کنیم زیرا امیال وابسته به اراده و اختیار ما نیستند و به صورت تصادفی بر ما عارض می شوند. پس نمی توان آن ها را نقد کرد، زیرا تنها باورها قابل انتقاد هستند. چنانچه اخلاق مبتنی بر امیال باشد، اولاً می توان از الزامات اخلاقی آن گریخت و پیوسته برای توجیه آن از میلی به میل دیگر توسل جست؛ ثانیاً اخلاق غایت فی نفسه نخواهد بود بلکه ابزاری خواهد بود جهت رسیدن به غایتی دیگر. در حالی که از نظر نیگل، اخلاقی زیستن غایت فی نفسه است؛ او در پاسخ به این سؤال که چرا باید اخلاقی زیست، به نقش باورهایی اساسی به جای میل اشاره می کند؛ باورهایی مانند: انسان های دیگری مانند من وجود دارند و من یک انسان هستم در میان خیل عظیمی از انسان ها لذا هیچ یک بر دیگری نه برتری داشته و نه از ارزش کمتری برخوردار است. دیگرگرایی در نیگل به این تصور از خودمان مرتبط است که قادریم هم زمان

دیگرگرایی مورد نظر نیگل منحصر در گستره فداکاری ها و از خودگذشتگی های قهرمانانه نیست، بلکه حاکی از رفتاری است که صرفاً با این باور برانگیخته شده باشد که شخصی دیگر به واسطه این رفتار، سود می برد یا از آسیبی دور می شود. بنابراین طبق این تعریف، دیگرگرایی در متن زندگی روزمره وجود دارد و لزوماً با از خودگذشتگی و هزینه کردن های فرا وظیفه ای^۱ همراه نیست. نیگل می گوید حتی وقتی به کسی گوشزد می کنیم که لاستیک ماشینش پنچر شده یا زنبوری روی همبرگرش نشسته، عملی دگرخواهانه انجام داده ایم که هیچ هزینه ای برای ما ندارد (Nagle, 1979: 16).

با توجه به تعریف فوق، دیگرگرایی نزد نیگل با انگیزش^۲ در ارتباط است که نه میل به خودی خود است نه باور به خودی خود، بلکه ترکیب میل و باور منجر به عمل می شود. در واقع باور، اصالت و محوریت دارد و این گونه نیست که تنها میل، قدرت برانگیختن انسان را داشته باشد بلکه باور نیز از این قدرت برخوردار است

انرژی دهنده به رفتار و عمل است. این نیرو ترکیب میل و باور است که منجر به عمل در آدمی می شود. نیگل باور را مقدم بر میل می داند.

1. Supererogatory.

۲. Motivation = فرآیندی واسطه ای یا حالت درونی در یک جاندار که او را به عمل وادار می کند، به عبارتی دیگر انگیزش یک نیروی

به لحاظ غیرشخصی خواهیم شد. نیگل معتقد است که گزاره‌های اخلاقی اگر بخواهند عینی باشند پس باید مستقل از فاعل و امیال او و به نحو بی‌طرفانه باشند و چنین احکامی تنها باید عقلانی باشند؛ زیرا تنها در عقلانیت می‌توانیم از نوعی عینیت روشی سخن بگوییم؛ میل حتی اگر جهان‌شمول باشد صرفاً یک عاطفه و هیجان است؛ پس لازم است نشان دهیم این امکان وجود دارد که عقل بتواند انگیزه‌ای برای فعل ایجاد کند و به عبارتی باید تبیین کنیم که عمل آدمی می‌تواند از عقل نیز ناشی شود. حال چطور می‌توان سرچشمه انگیزش اخلاقی را بدون ارجاع به میل تبیین کرد؟ نیگل ابتدا به تبیین انگیزه آینده‌نگری بر بنیاد عقلی پرداخته و مبتنی بر آن به تحلیل و اثبات دیگرگرایی عقلانی دست می‌یابد.

۱-۲. عدم ابتناء مصلحت‌اندیشی و دیگرگرایی بر میل

طبق نظر نیگل عقل به تنهایی می‌تواند انگیزش ایجاد کند و بنیاد عمل قرار گیرد.

به تعلقات و منافع شخصی‌اند، اما در عینی ارزش‌ها و احکام اخلاقی مستقل از فاعل و بی‌طرفانه است و دارای اعتباری غیر شخصی است و چنین احکامی باید عقلانی باشد (نیگل، ۱۳۹۵: ۱۹-۸).

خود را یک من و یک شخص تصور کنیم. این پیوند میان مصلحت‌اندیشی و دیگرگرایی فاقد میل است. بنابراین به باور نیگل، دیگرگرایی نوعی احساس نیست بلکه شرط عقلانیت و مبنای اخلاق است (Nagle, 1979: 3).

۱-۱. اخلاق، عینیت اخلاقی و عمل از منظر نیگل

آیا ارزش‌های اخلاقی عینی و واقعی هستند؟ نیگل به این معنا از عینیت اخلاق دفاع می‌کند که به زعم او می‌توان روش‌ها، ادله و اصولی را یافت که اعتبارشان نسبی یا شخصی نباشد و می‌توان بر اساس آن‌ها زندگی کرد. مقصود وی از عینیت این نیست که داده‌های اخلاقی در جهان موجود هستند. در واقع، عینیت او عینیت وجود شناختی افلاطونی نیست، بلکه نوعی عینیت روشی است. به این معنا که ما روشی را اتخاذ می‌کنیم و طی آن از خود و نظرگاه شخصی خویش به سوی یک نظرگاه عینی^۱ فراتر می‌رویم و به این ترتیب قادر به کشف اصول معتبر اخلاقی

۱. نظرگاه عینی ما را از نظرگاه ذهنی (فرد، اجتماع، ملت و گونه) جدا می‌کند. یعنی فراروی از نقطه نظر شخصی جهت کشف اصول اخلاقی غیر شخصی و بی‌طرف، در عینی ما ناظریم، در ذهنی ما فاعلیم، در عینی بی‌طرفیم در ذهنی طرفداریم. در ذهنی ارزش‌ها تنها و جوه شخصی دارند و وابسته

آنچه ما را به انجام عملی مصلحت‌اندیشانه وادار می‌کند، میل ما به پیامدهای آینده فعل نیست، بلکه باور ما به منافع آینده است.^۲

میل‌باوران معتقدند میل کنونی، محرک فعل است نه صرفاً امیال آینده، اما از نظر نیگل بین امیال کنونی و آتی تعارض وجود دارد. به دیگر سخن، میل به آینده، ایجاد انگیزش نمی‌کند بلکه انگیزش مستلزم تصور متافیزیکی خاص است. در همین راستا نیگل از دو بنیاد متافیزیکی برای مصلحت‌اندیشی نام می‌برد و آن دو را شرط عینیت الزام مصلحت‌اندیشانه می‌داند: اول تصویر غیر زمان‌مند از ادله‌ای که در همهٔ زمان‌ها اعتبار دارند و می‌توانند انگیزشی در زمان حال برایمان فراهم کنند؛ دوم، تصور فرد به مثابه یک کل واحد منتشر در زمان؛ من اکنون همان قدر واقعی است که من آینده.

قبول دارند که میل برای انگیزش عقلانی ضرورت دارد. با این تفاوت که الگوی میل بنیاد همچون هیوم و هابز این میل را در میان امیال طبیعی یا نائنگیخته انسان جستجو می‌کند در حالی که الگوی باور بنیاد همچون نیگل و کانت آن را در میان امیال ناشی از باور عقلانی یا انگیخته می‌یابد (نیگل، ۱۳۹۵: ۲۰). بنابراین از نقطه نظر نیگل این ادعا که میل در بنیاد هر نوع انگیزشی وجود دارد، نادرست است.

لذا برای دفاع از دیگرگرایی، شیوه استدلالی خاصی را به کار می‌گیرد. او با تحلیل انگیزه مصلحت‌اندیشانه^۱ ابتدا نشان می‌دهد که این انگیزش، بنیادی مستقل از میل دارد و بر بنیادی عقلی تبیین می‌شود، سپس همان شکل از استدلال را برای اثبات ابتنای دیگرگرایی بر بنیادی عقلی به کار می‌گیرد.

۱-۲-۱. مصلحت‌اندیشی

طبق باور نیگل، هنگام بحث دربارهٔ مصلحت‌اندیشی با مؤلفهٔ آینده‌نگری عملی سر و کار داریم نه با هرگونه پیوند خاصی که مفهوم مصلحت‌اندیشی ممکن است با منفعت شخصی داشته باشد (Nagel, 1979: 36). مصلحت‌اندیشی می‌تواند خارج از نفع فاعل باشد مانند دل‌نگرانی والدین نسبت به رفاه آتی فرزندانشان. سخن اصلی نیگل این است که مؤلفهٔ آینده‌نگری، اساس مصلحت‌اندیشی است.

1. Prudential.

۲. نیگل بین دو نوع میل تفاوت قائل است. میل انگیخته و میل نائنگیخته. میل انگیخته: امیالی که از راه تصمیم و تأمل عقلانی حاصل می‌شوند میل نائنگیخته: میلی که از انگیزه‌های طبیعی پدید می‌آید و صرفاً بر ما عارض می‌شوند. آنچه در پس تمام کارهایمان وجود دارد میل انگیخته است نه میل نائنگیخته. لذا یک دلیل، ضرورتاً توان انگیزشی دارد (Nagel, 1979: 32). مدافعان میل بنیاد و باور بنیاد هر دو

منظر شخصی تنها چیزی که واقعیت دارد من هستم و امیال و ارزش‌های من. در واقع اساس اخلاقیات، همین غلبه بر نگاه شخصی است که بدون دیگرگرایی ممکن نیست. نیگل می‌گوید: «اخلاق، تقلایی است علیه شکل خاصی از مخصمه خودمحوری؛ همان‌طور که استدلال مصلحت‌اندیشانه، تقلایی است علیه سلطه زمان حال» (Nagel, 1979: 100). هر فرد از مرکز جهان خویش به بیرون می‌نگرد و تصور یک فرد ویژه بودن نسبت به خود را کنار زده و به این می‌پردازد که چگونه هر وجود انسانی باید نسبت به دیگران رفتار کند. این نوع نگاه سبب می‌شود که وقتی بخواهد فعلی انجام دهد، برخی نیازمندی‌های مربوط به دیگران را بر خود حمل می‌کند. لذا دیگران و درد و رنج آنان همچون خود و درد و رنج خود، ارزشمند و قابل اهمیت می‌شود زیرا درد و رنج دیگران به بدی درد و رنج خود مان است (Kraut, 2016: 38). اما بر خلاف نیگل، خودگرایان معتقدند که هیچ دلیل غیر شخصی‌ای وجود ندارد! در حالی که نیگل نشان داد اگر دلیل غیر شخصی‌ای وجود نداشته باشد، به ورطه خودتتها انگاری می‌افتیم. در واقع با نفی هرگونه دلیل عینی، امکان حکم عینی درباره خود

لذا از نظر وی در مصلحت‌اندیشی اولاً فرد باید بین خود در زمان حال و خود در زمان آینده ارتباط و اتصالی ببیند و به عبارتی خود را موجودی پایدار و منتشر در زمان لحاظ کند (Nagel, 1979: 58). ثانیاً فرد باید زمان حال را به‌عنوان جزئی از زنجیره زمان لحاظ کند. اکنون و بعداً یا من و غیر من تفاوت عقلانی با یکدیگر ندارد. زمانی که بعداً یا آینده نامیده می‌شود، عاقبت به زمانی که اکنون نام می‌نهم تغییر می‌یابد. لذا نامعقول است تا آینده را صرفاً به‌خاطر آینده‌بودنش در نظر نیاوریم. به همین شکل، اهمیت ندادن به دیگران صرفاً به‌خاطر اینکه آن فرد، شخص من نمی‌باشد دور از عقل است (Kraut, 2016: 37).

در مصلحت‌اندیشی اگر اصالت را به زمان بدهیم، فاقد فعل مصلحت‌اندیشانه‌ایم بلکه باید زمان حال را در زنجیر آنات زمان لحاظ کنیم که همه به یک اندازه واقعی‌اند. متناظر با آن در دیگرگرایی نیز تنها زمانی واجد انگیزش دیگرگرایانه‌ایم که از منظری عینی، بی‌طرفانه و فارغ از میل و نه شخصی به خودمان بنگریم. یعنی خود را صرفاً شخصی در میان دیگران و مساوی با آنان ببینیم که هیچ تفاوت ویژه‌ای نداریم که ما را از دیگران ممتاز کند چرا که از

را نیز مسدود کرده‌ایم (Nagel, 1979: 104-106).

۱-۲-۲. صورت شهودی استدلال نیگل

نیگل در پاسخ به خودگرایان با طرح مثالی به قاعده زرین «آیا می‌پسندی دیگری با شما همان کاری را بکند که شما با او می‌کنید» متوسل می‌شود؛ من در حال شکنجه فردی هستم اما چه دلیلی می‌تواند مرا ازین کار باز دارد؟ به نظر نیگل قاعده زرین؛ من این کار را نمی‌پسندم زیرا مرا می‌رنجانند. همین امر مرا به این فکر می‌اندازد که شکنجه‌گر من نیز باید دلیلی بر ترک کارش داشته باشد. لذا متوقعم که وی به دلیل من پاسخ دهد چرا که دلیل من عینی است (Nagel, 1970: 82-86).

پس هر جا دلیل شخصی است، دلیل عینی هم هست و نیز بر مبنای متافیزیک، شخص من در نسبت با آن فرد فقط یک شخصم و آگاهم که ادله من توان هنجاری دارند که انتظار دارم دیگران همین کار را بکنند. این امر مرا ملزم می‌سازد تا ادله دیگران برایم نیروی هنجاری داشته باشد. وقتی آسیب می‌بینم توقع داریم دیگران به این مسأله اهمیت دهند؛ قطعاً فکر نمی‌کنیم که هرگز به آن‌ها ربطی ندارد؛ این همان حسی است که قاعده زرین را در ذهن برمی‌انگیزاند.

علاوه بر این ما هرگز فکر نمی‌کنیم که از میان مردم جهان فقط ما میم که مورد آزار آن فرد واقع شده‌ایم و او برای نرنجاندن ما دلیل ویژه‌ای دارد که برای دیگری ندارد. دلیل او هر چه باشد دلیلی است که برای عدم آسیب به هر کسی دارد و هر کس نیز در شرایط مشابه برای عدم آسیب‌زدن به ما و دیگران دارد (اخوان، ۱۳۸۹: ۳۰۴-۳۰۷). پس این دلیل، کاربردی عمومی دارد و به همه مربوط است. هر انسان فکوری قادر به درک این مطلب است که هر شخصی دلیلی در اختیار دارد تا نه تنها مصالح خود بلکه مصالح دیگران را چه دوست و چه غریبه رعایت کند (نیگل، ۱۳۹۳: ۶۳-۶۵) و در صورت صدمه رساندن دچار عذاب وجدان و حس ناخوشایند می‌شود. البته این دو احساس و میل، انگیزه عمل نیستند بلکه پیامد ناخوابسته و طبیعی عملند. به عبارت دیگر، این دو احساس سبب انجام یا عدم انجام فعل نمی‌شوند بلکه دلیل دیگری وجود دارد که حتی سبب می‌شود این دو احساس، درست به نظر آید و آن دلیل چیزی نیست جز دلیل بی‌طرفانه! به این معنا که زندگی دیگران درست به اندازه زندگی من بسیار بااهمیت است و من دلیلی برای کمک به دیگران دارم همان‌گونه که

و احد بیان کنند. اما معمولاً غالب افراد بر این باورند که اسنادها و تو صفیات درونی اول شخص و سوم شخص متفاوت است و این یعنی باور به خودتنهانگاری. بنابراین خودگرایی بر خلاف نیگل معتقد است که هیچ دلیلی عینی نیست و هر دلیلی صرفاً شخصی است. در حالی که نیگل این امر را فرو افتادن در دام خودتنهانگاری دانست (Nagel, 1970: 84-115). از نظر نیگل، همان طور که پذیرش احکام عملی از منظر شخصی سبب ایجاد انگیزش است، صدور احکام عملی از منظر غیرشخصی نیز آدمی را برمی انگیزاند و این وقتی است که ادله، فارغ از عامل و عینی باشد و علاوه بر آن بدون یک متغیر آزاد فاعلی قابل تدوین باشد. پس جهات و ملاحظاتی همچون اینکه فعل، منافع فاعل را افزایش می دهد، نمی تواند ادله نهایی انجام فعل باشد و اگر بخواهند دلیل باشند باید ذیل ملاحظات عینی قرار گیرند. در نتیجه، هیچ دلیل نهایی ای برای انجام فعل نمی تواند مشتمل بر فاعل آزاد متغیر باشد. صورت درست استدلال اخلاقی مبتنی بر نظر نیگل همین است و جهات و منافع متضاد با

آنان نیز دلیلی برای خیررسانی به من دارند (نیگل، ۱۳۹۲: ۷۰). بنابراین دیگرگرایی از منظر نیگل، انگیزشی عقلانی و اساس اخلاقیات است.

۱-۲-۳. ملازمت خودگرایی با خودتنهانگاری

تقابل خودگرایی و دیگرگرایی همچون تقابل ادله زمان مند و بی زمان است. منظر شخصی درست نقطه مقابل منظر غیرشخصی است و ربط و نسبت آن با خودتنهانگاری و نفی آن از منظر نیگل امری واضح است^۱. منظر غیرشخصی بر خلاف شخصی با ضمیرهای اول شخص یا انعکاسی همراه نیست بلکه تصویر غیرشخصی از من یعنی بتوان هر آنچه از منظر شخصی قابل بیان است همان را با تعابیر غیرشخصی بیان کرد؛ هر چیزی که فرد درباره خویش اعم از افکار و احساسات یا افعالش می گوید، به همان معنا باید ممکن باشد تا درباره دیگران نیز بیان کند. بنابراین از نظر نیگل، اشخاص مختلف مانند زمان های مختلف قادرند گزاره های واحدی را از منظرهای متفاوت ناظر به امری مشترک در یک موقعیت

۱. ر.ک: اخوان، مهدی. (۱۳۸۹). عقلانیت اخلاقی زیستن از نگاه تامس نیگل. فصل نامه تأملات فلسفی. ۲ (۶): ۹۵-۱۲۱.

اخلاق مانند منافع شخصی و عقلانیت ابزاری فاقد این صورت درستند. بر این اساس، باور به خودتنهاننگاری سبب می‌شود انسان کاری انجام ندهد، مثلاً کتابی ننویسد زیرا باور ندارد کسی باشد که کتابش را بخواند. به زعم نیگل، خودگرایی ملازم با خودتنهاننگاری است و در مقابل، توانایی نگرستن خود و شرایطمان از منظری غیر شخصی، موجب نفی خودگرایی می‌شود. این توانایی سبب می‌شود که تمام احکام شخصی ما از جمله ادعاهای روان شناختی اول شخص به احکام غیر شخصی متناظر در همان شرایط (با فرض نگرستن از منظر غیر شخصی) ملتزم شود و اگر این توانایی نباشد، آن‌گاه اطلاق مفاهیمی این‌گونه به دیگران ممکن نیست و فرض وجود دیگرانی همچون ما عقلانی نخواهد بود. از مجرای این توانایی است که ما باید به ایده شخصی به‌عنوان صرفاً شخصی میان دیگران گذر کنیم (اخوان، ۱۳۸۹: ۳۱۵). اخلاق و به تعبیری دیگرگرایی، فقط برای موجوداتی ممکن است که بتوانند خود را از زاویه دیگران که به اندازه او واقعی‌اند و به جهات کلی با او مشابه هستند، ببینند و خودگرا تنها در صورتی از موضع خودگرایی فاصله می‌گیرد که مثلاً وقتی از او پرسیده شود:

رنج شما چه ارتباطی با دیگری دارد بگوید چون این رنج فی‌نفسه بد است و عینیت و ارزش خنثی و فارغ از فاعل آن سبب می‌شود هم برای من و هم برای هر شخص دیگری بد باشد (Nagel, 1970: 85). پس این حکم، هم برای من و هم دیگران محتوای انگیزشی دارد زیرا عینی است و این یعنی خودانگاری خطاست و دیگران واقعیت دارند.

این در حالی است که «آین‌رند» از مخالفان سرسخت دیگرگرایی اخلاقی معتقد است: دیگرگرایی اخلاقی به انکار، تخریب و قربانی کردن خود می‌انجامد (Rand, 1984: 49). از نظر آین‌رند کار عقلانی آنست که انسان در پی نفع خود باشد، البته وی کمک کردن به دیگری را در برخی شرایط و در نسبت با برخی انسان‌ها جایز می‌داند (Rand, 1964: 43). از جمله نقدهایی که بر مبنای نظر نیگل به آین‌رند وارد است، این است که رند جهان را به خود و انسان دیگر تقسیم می‌کند و اهمیت خود را بالاتر از دیگری می‌داند، در حالی که اگر از منظری عینی و بی‌طرفانه، خود را صرفاً شخصی در میان دیگران و مساوی با آنان بدانیم که هیچ امتیاز ویژه‌ای ندارد تا از دیگران ممتاز شود، چنین تقسیمی درست نیست. توجه و

رفاه مطلوب او می‌شود. دیگرگرایی وی از نوع دیگرگرایی تو صیفی است و چون یک بحث هنجاری نیست لزوماً به فعل اخلاقی منجر نمی‌شود. اما با توجه به ارتباط وثیق میان انگیزه و رفتار، این نوع دیگرگرایی همچون خودگرایی، واجد پیامدهای عملی در ارتباط با اخلاق و سبب اتخاذ تصمیم‌ها و استراتژی‌ها در این زمینه است. در نتیجه، دیگرگرایی بتسون همچون خودگرایی این قابلیت را دارد که در رابطه با اخلاق، مزایا و معایب خود را داشته باشد. اما علی‌رغم پیامدهای حاصل از آن، طبق اعتقاد بتسون، دیگرگرایی برای ارتقاء روابط بین فردی و اجتماعی و برخورداری از جامعه‌ای سالم و نیک لازم و ضروری است. در ادامه به اجمال به شرح نظریه بتسون می‌پردازیم.

۲-۱. شرح فرضیه همدلی - آلتروئیسم

دیگرگرایی در نزد بتسون نیروی انگیزشی قوی است که صرفاً به جهت یاری‌رسانی و تأمین رفاه مطلوب دیگران برانگیخته می‌شود. فرضیه همدلی - آلتروئیسم ادعا می‌کند که «دغدغه و نگرانی همدلانه» سبب ایجاد انگیزه دیگرگرایی می‌شود» (Batson, 2011: 11). بتسون هرگز

برتری به خود، نقش دیگری را در نظام اخلاقی کم‌رنگ و یا ناپدید می‌کند؛ از طرف دیگر بر اساس خودگرایی عقلانی رند، چون زندگی انسان دارای بازه‌های زمانی مختلف است پس انسان منفعت لحظه‌ای را فدای خیر بلندمدت می‌کند. این نگاه به سبب شکافی است که رند بین زمان‌ها قائل است، در حالی که از منظر نیگل، اکنون و بعداً تفاوت عقلانی با یکدیگر ندارند و باید زمان حال را جزئی از زنجیره زمان لحاظ کرد. مسأله کمک کردن به دیگران در نظر رند به صورت جدی و اصلی لحاظ نشده است ولی به استناد قاعده زرین، کمک به دیگران ضروری است.

۲. امکان دیگرگرایی از منظر دلیل بتسون

دلیل بتسون، روان‌شناس اجتماعی اهل آمریکا با طرح نظریه تجربی مشهورش که به نام «همدلی - آلتروئیسم» معروف است به رد ادعای خودگرایی روان‌شناختی پرداخت و آن را به منصفه آزمایش‌های دقیق تجربی گذاشت. فرضیه بتسون حاکی از این است که احساس نگرانی همدلانه برای فرد دیگر، منجر به ایجاد انگیزه دگرخواهانه برای عمل همیارانه و تأمین

ادعا نکرده است که دغدغه از روی همدلی تنها منبع ایجاد انگیزه دیگر گرای است، وی منکر منابع دیگر نیست (Batson, 2011: 9). ممکن است چیزهای دیگر نیز موجب ایجاد انگیزه دگرخواهانه شوند، اما دغدغه همدلانه، یکی از مهمترین اموری است که چنین انگیزه‌ای را ایجاد می‌کند (Batson, Lishner & Stocks, 2015: 2). بتسون در نظریه خود تأکید می‌کند که همدلی، عاطفه‌ای بسیط نیست بلکه شامل عواطفی دیگر از جمله همدردی، ترحم و شفقت و عطوفت هم می‌شود که در شرایط گوناگون به شکل‌های مختلف بروز می‌کند. برای مثال ممکن است نگرانی همدلانه در ما بیدار شود و موجب به وجود آمدن عاطفه شفقت شود (Lishner, Batson & Huss, 2011: 615). مانند برانگیخته شدن حس شفقت، هنگام مشاهده کودک در حال بازی که درد و رنجی ندارد به صرف آسیب‌پذیر بودنش!

وجه اشتراک این نوع مفاهیم با دغدغه همدلانه بتسون آن است که مفاهیم همدلی مورد نظر دیگران با همدلی مد نظر بتسون، در این جهت که همه آنها احساس عاطفی دیگر محور هستند، مشترکند اما تفاوت‌های عمده‌ای باهم

دارند. تعابیر مذکور بر خلاف نگرانی همدلانه صرفاً حالت انگیزشی‌اند یعنی از احساس و انگیزه ترکیب شده‌اند و به خاطر خودمان یا هر چیز دیگری تحریک می‌شوند. برای مثال سعی می‌کنیم تا خودمان را به جای دیگری قرار دهیم تا حسی شبیه حس او به دست آوریم و در پی آن ناراحت شویم یا تأسف بخوریم یا خوشحال شویم (Darwall, 1997: 261). در این صورت، نه فرد قادر است به درستی احساس دیگری را درک کند و نه به درستی کمک کند، پس این نوع همدلی بر خلاف نگرانی همدلانه، زاینده انگیزه نیستند (Batson & Show, 1991: 108). همچنین در عقیده بتسون، نیازی به شبیه‌سازی احساسات دو طرف نیست. با توجه به میزان درکی که از شرایط فرد در ما ایجاد می‌شود و ارزشی که برای فرد قائلیم، برای بهبود شرایط او اقدام می‌کنیم حتی اگر فرد متوجه کمک از ناحیه ما نشود. برای مثال برای فرد بی‌گناهی که از شدت ضرب و شتم، بیهوش شده است دچار غم و افسوس شویم با آنکه متوجه احساس ما نخواهد شد (Batson, 2011: 41-43). بتسون از واژه نگرانی به همراه همدلی استفاده می‌کند نه به این منظور که از نظر لفظی تمایز ایجاد نماید

آن شخص نیازمند، ارزش درونی قائل شود. روشن است که حس عاطفی همدلی در آراء بتسون همچون نیگل کاملاً مبتنی بر توانایی بالای شناختی است که برگرفته از تأمل عقلانی و تحلیل منطقی است. در این شناخت، نه تنها موضوعات مربوط به سعادت و خیر دیگران مطرح نمی‌شود بلکه قادر به درک نیاز دیگران نیست. ثمره این امر، ناکامی در ایجاد نگرانی همدلانه است (Batson, 2011: 38). انتخاب عقلانی صرفاً انگیزه خیررسانی به غیر را نتیجه نمی‌دهد بلکه می‌تواند خودگرایانه باشد اما علاوه بر تحلیل عقلانی، نیروی پرقدرت عشق را نیز وارد می‌کند. عشق حاکی از ارزش گذاری عمقی نسبت به دیگری است که بارقه‌های آن را می‌توان در موجودی به نام مادر یافت. عشق می‌تواند در وجود تمام آدمیان پنهان باشد و از طریق تربیت و آموزش و فرهنگ خود را بنمایاند. به زعم بتسون، دیگرگرایی صرفاً در میان نزدیکان نیست و می‌تواند دایره و سبب انسان‌ها و کل طبیعت را در بر گیرد.

در صورت ایجاد انگیزه دگرخواهانه با توجه به شرایط مخصوص، کمک‌رسانی می‌تواند رخ دهد یا ندهد. چرا که لزومی

بلکه هدف وی تأکید بر این مسأله است که در واقع همدلی واکنش عاطفی عمیق نسبت به درد و رنج دیگران است که بدین نحو شرایط نامطلوب افراد به شرایط مطلوب تغییر می‌کند. بنابراین وقتی فرد از وضعیت مطلوب برخوردار است و در شادی و رفاه به سر می‌برد نیازی به تغییر شرایط وجود ندارد. پس حس لذت همدلی^۱ یا شبیه به آن خارج از بحث است و سبب ایجاد انگیزه دیگرگرایی نخواهد شد (Batson, 2011: 32-33). در نهایت باید گفت که تفاوت نگرانی همدلانه با دیگر حالات همدلی به صورت مجزا آن است که نگرانی همدلانه احساسی است که از طریق تحلیل عقلی و منطقی انسان از شناخت فرد یا افراد مورد نظر پا به میدان می‌گذارد درحالی که دیگر عواطف نیازی به این نوع ظرفیت شناختی ندارند و بر اثر نفع شخصی رخ نشان می‌دهند.

۲-۱-۱. پیش‌نیازهای نگرانی همدلانه

نگرانی همدلانه خودبه‌خود و غیرارادی رخ نمی‌دهد بلکه عواملی در ایجاد آن نقش اساسی دارد؛ ابتدا باید درک شود که شخصی نیازمند است و سپس برای رفاه

1. empathic joy.

ندارد حتماً از ناحیه خود فرد صورت گیرد بلکه وی می‌تواند شخص ثالثی را به انجام کمک بگمارد. لیکن اگر کمک از ناحیه خود فرد صورت گیرد قطعاً دیگر محور محض است. این گونه نیست که انگیزه دگرخواهانه ضرورتاً منجر به انجام کمک شود، زیرا شخص دارای قوه اختیار و انتخاب میان انگیزه‌هایی است که علاوه بر دیگرگرایی به طور هم‌زمان در او رخ داده است. لذا وقتی با هزینه‌هایی که از انجام خیررسانی به دیگری مواجه می‌شود، قادر به گزینش و انتخاب بین انجام یا عدم انجام کار است. مهم آن است که انگیزه موجود در او دگرخواهانه بوده است حتی اگر عقیم مانده باشد چرا که در صورت اقدام قطعاً نمره‌اش عاید دیگری می‌شود.

از آنجا که انگیزه‌ها قابل مشاهده عینی نیستند و تمیز انگیزه‌های مختلف در انسان بسیار دشوار است، بتسون به شیوه‌های مختلف و طراحی‌های بسیار دقیق منطقی و عقلی آزمایش‌های تجربی، انگیزه‌ها را در انسان می‌آزماید. با توجه به پیامدهای رفتاری یکسان دیگرگرایی و خودگرایی، بتسون استراتژی خاصی را طراحی می‌کند و تمام بدیل‌های اگوئیستی

یا خودگرایانه را برای فرضیه همدملی - آلتروئیسم مورد بررسی و واکاوی دقیق قرار می‌دهد. ششش بدیل خودگرایانه عبارتند از: ۱. کاهش تحریک ناخوشایند؛ این جایگزین به طور خلاصه بیان می‌کند که «پیشانی همدلانه ناخوشایند است و کمک کردن به قربانی بهترین راه‌هایی از منشأ پریشانی است» (Batson & shaw, 1991: 115). ۲. تنبیه ویژه همدملی^۲: این اعتقاد وجود دارد اگر به کسی که برای او نگرانی همدلانه داریم کمک نکنیم، دیگران ما را به طور منفی قضاوت خواهند کرد. این انگیزه را به طور خلاصه پرهیز از تنبیه^۳ می‌نامیم (Batson & shaw, 1991: 115). ۳. در خودتنبیهی همدملی ما از طریق اجتماعی شدن می‌آموزیم که نگرانی همدلانه تعهد و اجباری خاص را جهت کمک کردن ایجاد می‌کند و اگر کمک کردن اتفاق نیفتد، باعث ایجاد شرم و احساس گناه در فرد می‌شود. با توجه به آموزه‌هایمان، اجتناب از کمک کردن باعث نوعی خودتنبیهی در ما می‌شود؛ ۴.

3. Punishment avoiding.

1. Aversive-Arousal reduction.
2. Empathy-Specific punishment.

مرتبه‌اش صرفاً خودگرایانه است حتی عشق مثال‌زدنی مادر به فرزند. به عبارت دیگر، هیچ انگیزه‌ای به جز انگیزه خودگرایانه وجود ندارد و خودگرایی بر تار و پود تمام رفتارهای به ظاهر دگرخواهانه انسان سیطره دارد. اما فرضیه همدلی - آلتروئیسم بتسون مدعی است که انگیزه ایجادشده توسط نگرانی همدلانه، دگرخواهانه است. به عبارت دیگر، سودرسانی به دیگران، هدف غایی انگیزه ایجاد شده توسط نگرانی همدلانه است و هرگونه سودرسانی به خود، همانند آن سودهایی که در شش حالت خودگرایانه برشمردیم، نتیجه ناخواسته یا پیامد ناشی از انگیز دگرخواهانه است (Batson, Lishner & Stocks, 2015: 10). از این رو بتسون علم مبارزه با این دیکتاتور بزرگ را برمی‌دارد و به شدت با خودگرایی جهانی از طریق انجام آزمایش‌های علمی دقیق مبارزه می‌کند و در نهایت بر آن فائق می‌آید. اکنون به شرح مختصر یک آزمایش درباره انگیزه‌های دگرخواهانه و جدا کردن آن از انگیزه خودگرایانه می‌پردازیم.

پاداش ویژه همدلی^۱: این فرضیه بیان می‌کند وقتی به فردی که همدلی ما را برانگیخته کمک کنیم، به پاداش‌هایی مانند تحسین از جانب دیگران یا احساس غرور ویژه توجه داریم؛ ۵. لذت همدلی^۲: بر اساس این فرضیه بدیل، شخصی که دچار نگرانی همدلانه شده، نه برای پاداش اجتماعی مثل توجه دیگران، بلکه به سبب حس خوب و خوشایند ناشی از کمک کردن، به فرد نیازمند کمک می‌کند؛ ۶. تسکین حالت منفی^۳: این بدیل به جای تأکید بر پاداش‌های اجتماعی بر نیاز به این پاداش‌ها تأکید می‌کند. احساس همدلی با شخص در حال رنج، باعث به وجود آمدن یک حالت موقت ناراحتی در ما می‌شود. این ناراحتی می‌تواند با یک تجربه معطوف به پاداش برطرف شود. این تجربه می‌تواند پاداش اجتماعی یا خودتشویقی به موجب کمک کردن باشد. بنابراین نوعی تمایل خودگرایانه جهت برطرف‌شدن ناراحتی باعث افزایش کمک کردن می‌شود.

بدیل‌های خودگرایانه این پیام را می‌رسانند که انگیزه پس و پیش تمامی اعمال خیرخواهانه انسان تا عالی‌ترین

2. Empathic-joy.
3. Negative-state relief.

1. Empathy-Specific Reward.

۲-۱-۲. آزمودن فرضیه کاهش تحریک ناخوشایند

مشهورترین بدیل و جایگزین خودگرایانه برای فرضیه همدلی - آلتروئیسم این است که همدلی باعث به وجود آمدن حسی ناخوشایند و آزاردهنده در ما می شود و ما برای خلاص شدن از آن، اقدام به کمک به دیگری می کنیم. برای آزمودن این فرضیه کافی است تا امکان فرار از آزمایش (فرار از مشاهده رنج فرد دیگر) به عنوان متغیر استفاده شود. واضح است افرادی که می گریزند فاقد انگیزه دگرخواهانه اند و صرفاً بر اثر تحریک ناخوشایند برانگیخته شده اند.

در آزمایش های بتسون، امکان فرار آسان و فرار دشوار و بررسی همدلی زیاد و همدلی کم در آزمایش لحاظ می شود. طبق پیش بینی فرضیه خودگرایانه تحریک ناخوشایند هنگام فرار آسان، افراد با حس همدلی زیاد، گریختن از موقعیت کمک را ترجیح می دهند. در حالی که طبق فرضیه همدلی بتسون، افراد با حس همدلی زیاد نه تنها نمی گریزند بلکه ماندن و کمک کردن به هر شیوه ای را ترجیح می دهند. از نظر بتسون در شرایطی که فرار از موقعیت دشوار است چه افرادی که واجد انگیزه دگرخواهانه هستند و چه

کسانی که دارای انگیزه خودگرایانه اند، به احتمال بسیار زیادی کمک خواهند کرد؛ روی هم رفته نتایج آزمایش ها به نفع پیش بینی فرضیه همدلی آلتروئیسم بود: (Batson & Shaw, 1991: 115).

یکی از انتقاد های مهم به فرضیه همدلی که خود بتسون بیان می کند و به آن پاسخ می دهد، این است: افرادی که نگرانی همدلانه را تجربه می کنند، نوعی وحدت روان شناختی بین خود و دیگری را تجربه می کنند؛ در نتیجه کمک کردن به دیگری در حقیقت کمک به خود است. پس فرضیه بتسون اساساً باطل است. اما بتسون پاسخ می دهد اگر چنین است، پس انگیزه کمک کردن به دیگری، نه دگرخواهانه است و نه خودگرایانه. در حالی که طبق تعریف دیگرگرایی و خودگرایی هدف نهایی از افزایش رفاه در هر کدام با دیگری تفاوت دارد و پذیرش وحدت خود و دیگری سبب بی معنایی تعاریف آن دو می شود؛ زیرا فرض شده است شخصی که برای رفاه دیگری برانگیخته می شود، شخصی مجزا از دیگری است. افزون بر این بتسون با انجام آزمایش های متعدد نشان داد که هنگام همدلی، بخش مربوط به تشخیص هویت

می‌کند. به زعم بتسون نسبت خودگرایی و دیگرگرایی در زمینه اخلاق یکسان است؛ زیرا هر دو دارای مزایا و معایب در نسبت با اخلاق هستند. از مزایای دیگرگرایی القایی بتسون می‌توان به کمک‌رسانی با حساسیت زیاد و باثبات‌تر، تهاجم کمتر، ممانعت از تحقیر و سرزنش قربانیان، همکاری بیشتر در موقعیت‌های متعارض، اصلاح دیدگاه و بهبود رفتار نسبت به گروه‌های طردشده و کاهش تعارض بین‌گروهی اشاره کرد (Batson, 2019: 200-220). در عین حال، دیگرگرایی ناشی از همدلی معایب و محدودیت‌هایی دارد؛ از جمله اینکه بسیاری از مسائل ما قابل همدلی نیستند و مانند بحران‌های زیست‌محیطی، معضلاتی انتزاعی و غیرشخصی‌اند. از عیوب دیگر آن، موضع‌جانب‌دارانه آن است که سبب تقابل با اصل عدالت و انصاف می‌شود. معضل دیگر، اقدامات قیم‌مآبانه و پدرسالارانه است که مخل آزادی و استقلال شخصیت کسانی خواهد بود که تحت همدلی قرار گرفته‌اند. افزون بر این، دیگرگرایی همچون خودگرایی قابلیت آن را دارد تا به امور غیر اخلاقی منجر شود و نیز تهدیدی مهم برای خیر مشترک و عمومی محسوب شود. چرا که می‌توان

فرد، یعنی قشر جلویی و سمت راستی مغز فعال است. به عبارتی، افراد هنگام همدلی، خود را مجزا از دیگری می‌پندارند. برای اطلاعات بیشتر، آزمایش‌های ۱۹۹۷ را ببینید (Batson, 2011: 155-159). به این ترتیب، بتسون با انجام آزمایش توانست صحت فرضیه خود را ثابت کند و بگوید که نگرانی همدلانه سبب تولید انگیزه دیگرگرایی در انسان است. او نتیجه می‌گیرد، چنین انگیزه‌ای در انسان‌ها وجود دارد که ناب و خالص و امکان‌پذیر است و نیز از انگیزه‌های خودگرایانه کاملاً مجزاست.

۲-۱-۳. نسبت دیگرگرایی بتسون با اخلاقیات

بتسون بر خلاف نیگل پس از اثبات دیگرگرایی در ذات انسانی و شکست خودگرایی فراگیر، نشان داد که دیگرگرایی واجد پیامدهای اخلاقی و غیر اخلاقی است. بر خلاف سنت غربی که یا به انکار دیگرگرایی دست می‌زند و یا در صورت وجود، آن را نیرویی ضعیف و مثبت توأم با اخلاق نیک به حساب می‌آورد، بتسون دیگرگرایی را نیرویی بسیار قدرت‌مند و با نفوذ می‌داند که لزوماً اخلاقی نیست اما با رعایت موازینی آن را برای بهتر شدن جامعه انسانی ضروری تلقی

برقرار کرد که به آن‌ها می‌پردازیم.

۳-۱. دیگرگرایی عاطفه‌محور و دیگرگرایی عقل‌محور

بنیاد دیگرگرایی بتسون نوعی عاطفه است. همدلی، عاطفه‌ای است که اگر در شخصی ایجاد شود، می‌تواند نوعی تمایل به سودرسانی به دیگری در شخص ایجاد شود. در حالی که بنیاد دیگرگرایی نزد نیگل، عقلانیت است. شخص با نوعی استدلال عقلانی انگیزه‌ای آلتروئیستیک را تجربه می‌کند. در واقع تمام تلاش نیگل این است که عقل را به تنهایی به عنوان بنیاد انگیزش فعلی به صورت عام و فعل اخلاقی به طور خاص قرار دهد. در عین حال که بتسون به حس عاطفی عمیق اشاره می‌کند، اما نباید تصور کنیم که همدلی بتسون، یک همدلی کاملاً مستقل از عقل است، بلکه کاملاً برعکس، بتسون پیش شرط‌هایی عقلانی را برای ایجاد عاطفه همدلی در نظر می‌گیرد. از نظر وی همدلی به طور غیرارادی و فارغ از تأملات عقلانی تحریک نمی‌شود بلکه محصول تحلیل ظریف و دقیق شناختی از وضعیت دیگران است. وی برای ایجاد نگرانی همدلی به دو پیش شرط و عنصر حیاتی یعنی درک نیاز دیگران و ارزش گذاری درونی برای رفاه دیگران اشاره می‌کند. وی معتقد است که

خیر جمعی را با انگیزه دگرخواهانه فدای خیر کسانی کرد که نسبت به آنان نگرانی همدلانه ایجاد شده است (Batson, Ahmad, 2009: 10-25). در نهایت بتسون علاوه بر خودگرایی و دیگرگرایی به حضور دو انگیزه دیگر به نام‌های اصول‌گرایی و جمع‌گرایی اشاره می‌کند که باید در جهت رسیدن به جامعه‌ای انسانی‌تر مورد توجه و بررسی قرار گیرد. لذا باید پس از شناخت همه انگیزه‌های اساسی و شناسایی نقاط ضعف و قوت آن‌ها به هماهنگ‌سازی و برقراری توازن میانشان اقدام کرد تا بتوان به نتایج مثبت اخلاقی در این جهان دست یافت.

۳. ارزیابی آراء بتسون و نیگل

بتسون و نیگل هر دو از دیگرگرایی سخن می‌گویند و از مدافعان جدی و سرسخت دیگرگرایی‌اند که امکان آن را به رسمیت می‌شناسند. هر دو، آراء متفاوتی در باب رابطه دیگرگرایی با اخلاقیات دارند. بتسون روان‌شناس اجتماعی و نیگل فیلسوفی تحلیلی است و طبیعی می‌نماید که شیوه تحقیقاتی آنان با یکدیگر متفاوت باشد. اما در عین حال در کنار تفاوت‌ها می‌توان به شباهت‌هایی دست یافت و میان مباحث آنان درباره دیگرگرایی، پیوندهایی

است.

به عقیده بتسون، فرد ممکن است به صوت دگرخواهانه تحریک شود و خود به این امر آگاه نباشد. این سخن به خوبی ماهیتی غیر آگاهانه به انگیزه دیگرگرایی می‌دهد در حالی که دیگرگرایی نیگل اساساً آگاهانه و زاییده آگاهی است. دیگرگرایی بتسون می‌تواند نتایج غیرمعقولی به بار بیاورد اما دیگرگرایی نیگل عقلانی است. البته این سخن به آن معنا نیست که نتوان دیگرگرایی ناشی از همدلی بتسون را توسط عقل کنترل کرد چنان که خود بتسون هم معتقد است باید چنین کاری صورت بگیرد. اما دیگرگرایی بتسون در ذات خودش صرفاً عقلی نیست، بنابراین باید گفت دیگرگرایی بتسون و نیگل، در عین شباهت‌هایی که با یکدیگر دارند، دو امر متفاوتند.

۳-۱-۱. مشابهت‌ها

۱. بتسون و نیگل هر دو مدافع دیگرگرایی روان‌شناختی و مخالف خودگرایی روان‌شناختی‌اند.
۲. هم بتسون و هم نیگل در دیگرگرایی عنصر انگیزه را اساسی می‌شمارند. نزد بتسون دیگرگرایی نوعی انگیزش با هدف غایی رفاه دیگری است و در نزد

برای درک نیاز دیگران و تشخیص رفاه مطلوب، لازم است دیگران را به‌عنوان موجودات دارای احساس و هدف که ارزش‌ها و امیالی دارند، درک کنیم. به عبارتی، پیدااست که بتسون برای ایجاد عاطفه همدلی، نوعی پیش‌شرط شناختی در نظر می‌گیرد. در واقع باید گفت همدلی نزد بتسون صرفاً برآمده از نوعی میل محض نیست، بلکه وابسته به قوای ادراکی ما است. این مسأله شبیه دلیل بتسون است لذا اگر بخواهیم از زبان نیگل سخن بگوییم، همدلی منوط به یک سلسله‌دلایل یا استدلال‌های عقلانی است.

درست است که یک پیش‌شرط شناختی در ایجاد همدلی وجود دارد اما صرف شناخت و استدلال نیست که انگیزش ایجاد می‌کند بلکه حس عاطفی عمیق یا به تعبیری، عشق موجب انگیزش می‌شود. به همین دلیل نمی‌توان بین دیگرگرایی او و دیگرگرایی نیگل قرابت قطعی پیدا کرد زیرا نیگل تلاش می‌کند تمام فرایند انگیزش را با استدلال و عقل توضیح دهد. عقل به تنهایی می‌تواند محرک فعل دگرخواهانه باشد. اما در نظر بتسون، عقل نقش مقدماتی داشته و نیازمند همراهی عشق است در حالی که تمامی فرایند فعل اخلاقی در نظر نیگل، عقلانی

بر یکدیگر نداریم. این باور می‌تواند تبیینی برای پرسش‌های اخلاقی باشد که نیگل به آن معتقد است و بتسون نیز چاره‌ای جز پذیرش آن ندارد. صرف‌نظر از اینکه بتسون به وجود همدلی در ذات انسانی واقف است اما آن را همیشه بیدار نمی‌داند بلکه بر اثر تربیت و آموزش و با وجود عنصرهای عقل و عشق می‌تواند رخ دهد. در نیگل نیز عنصر عقلانی باید هوشیار شود، در غیر این صورت، همه انسان‌ها بدون تردید خودگرا یا دیگرگرا می‌شدند که این گونه نیست و این مطلب نشان‌دهنده نقش تربیت و آموزش در بیدارسازی عقل است.

۷. نیگل می‌گوید: در صورتی نمی‌توان از عقلانیت اخلاق دفاع کرد که امیال به صورت عارضی و تصادفی و بدون اختیار و فارغ از آگاهی و تأملات عقلانی رخ دهند. این مسأله در نظر بتسون نیز مطرح است زیرا احساس عاطفی عمیق در بتسون به‌طور ناآگاه و بی‌تأمل عقلانی رخ نمی‌دهد بلکه محصول تحلیل ظریف و دقیق شناختی است. لذا میل در بتسون بهره‌ای از عقلانیت دارد و با میل مورد نظر هیوم و هابز مغایرت دارد.

نیگل هم دیگرگرایی نوعی انگیزه معطوف به کمک‌رسانی به دیگران است. در واقع نیگل هم دیگرگرایی را به‌عنوان رفتار مطرح نمی‌کند، چرا که ممکن است رفتاری به دیگران سود برساند اما انگیزه‌اش خودگرایانه باشد. نیگل پیرو کانت، انگیزه را در تعیین اخلاقی بودن فعل اساسی می‌شمارد.

۳. هم نیگل و هم بتسون منجر شدن به فعل را ناشی از ترکیب باور و میل می‌دانند. ۴. از نظر نیگل باور مقدم بر میل است و میل تابع باور است و ایجاد میل در انسان ثمره تأملات عقلانی است. در نظر بتسون نیز باور و تأملات عقلانی در ایجاد میل همدلی نقش دارد اما این امر به تنهایی کفایت نمی‌کند.

۵. هم بتسون و هم نیگل، دیگرگرایی را با مثال‌های دراماتیک و قهرمانانه نمی‌سنجند؛ هر دوی آنان معتقدند که دیگرگرایی در بطن زندگی روزمره وجود دارد.

۶. بتسون و نیگل به گونه‌ای مشابه، دو باور را قبول دارند؛ اولاً انسان‌های دیگر همچون ما وجود دارند و واقعی هستند، دوماً از آنجا که ما انسان‌ها همانند هم دارای احساس و نیات و امیال و ارزش‌ها و اهداف هستیم، هیچ برتری

۸ همدلی در بتسون همچون نیگل بی طرفانه است و برای تمام انسان‌ها و حتی غیرانسان نیز رخ می‌دهد.

۳-۱-۲. تفاوت‌ها

۱. روش بتسون برای اثبات دیگرگرایی آنی (تجربی) و روش نیگل لمّی (عقلی) است.
۲. بتسون فقط به مخالفت با خودگرایی روان‌شناختی و اثبات دیگرگرایی روان‌شناختی می‌پردازد اما نیگل در پی نفی خودگرایی روان‌شناختی و خودگرایی اخلاقی است و می‌کوشد از دیگرگرایی روان‌شناختی و اخلاقی دفاع کند.
۳. بتسون مفاهیم انگیزشی را از مفاهیم اخلاقی جدا می‌کند اما نیگل اخلاق را همچون کانت از اساس انگیزشی می‌داند.
۴. دیگرگرایی و فعل اخلاقی نزد بتسون با یکدیگر پیوند ضروری ندارد و می‌تواند همچون خودگرایی و رفتار منفعت‌جویانه، هم اخلاقی و هم غیراخلاقی باشد؛ در حالی که نزد نیگل، دیگرگرایی اساس اخلاق است. در واقع دیگرگرایی لزوماً با فعل اخلاقی و خودگرایی لزوماً با فعل غیراخلاقی یکی است.
۵. بتسون و نیگل در تبیین اینکه چگونه دیگرگرایی ایجاد می‌شود با یکدیگر

تفاوت مهمی دارند؛ دیگرگرایی از نظر بتسون لزوماً با عقل تحریک نمی‌شود و بر اثر همکاری میان عقل و میل رخ می‌دهد اما از نظر نیگل یک استدلال عقلانی صرفاً برای ایجاد انگیزش دگرخواهانه کفایت می‌کند؛ در نظر نیگل، دیگرگرایی شرط عقلانیت است.

۶. دیگرگرایی بتسون، بر مبنای دیدگاه نیگل با ادله شخصی برانگیخته می‌شود، یعنی ادله‌ای که ناظر به رفاه یک شخص یا اشخاص خاص هستند. در حالی که دیگرگرایی نزد نیگل با ادله غیرشخصی برانگیخته می‌شود که ناظر به سعادت همگان است. بنابراین باید گفت که از منظر نیگل، دیگرگرایی ناشی از همدلی بتسون، امری غیراخلاقی است.
۷. بتسون دیگرگرایی و خودگرایی را شبیه هم می‌داند حال آنکه نیگل آن را متعلق به دو منظر شخصی و عینی می‌داند.
۸. در ظاهر، بتسون از هیوم و نیگل متأثر از کانت است و چنانکه پیداست هیوم و کانت در اخلاق و انگیزه، مسیری کاملاً متفاوت در پیش می‌گیرند. هیوم عاطفه را و کانت عقل را بنیاد اخلاق می‌داند.
۹. دیگرگرایی ناشی از همدلی بتسون، با توجه به تجربی بودن نظریه او، فی نفسه خصلت احتمالی دارد. تعمیم نتایج

آزمایش‌ها و استقراء هیچ‌گاه نمی‌توانند قطعیتی دائمی داشته باشند و بتسون به‌عنوان یک دانشمند تجربی‌گرا، اصولاً چنین قطعیتی را دنبال نمی‌کند و راه را برای تحقیقات باز می‌گذارد، اما نیگل در پی این است که مفهوم دیگرگرایی را با قطعیت و ضرورت عقلی اثبات کند. هرچند که از نظر بتسون اثبات انگیزه چیزی نیست که از طریق استدلال‌های عقلانی صرف انجام پذیرد بلکه بیشتر نوعی گمانه‌زنی و حدسیات است. پی‌بردن به انگیزه به حیطه روان‌شناسی تجربی مرتبط است و فقط باید تحت آزمایش و استراتژی‌های دقیق عقلی و منطقی طراحی و آزموده شود. لذا شاید بتوان گفت که دیگرگرایی نیگل مورد تردید بتسون باشد.

نتیجه‌گیری

در این مقاله تلاش کردیم تا گزارشی از آرای دنیل بتسون و تامس نیگل درباره دیگرگرایی روان‌شناختی ارائه دهیم و سپس آن دو دیدگاه را بررسی کنیم. بتسون با طرح نظریه همدلی، سیطره فراگیر خودگرایی را زیر سؤال برد. برای بتسون حائز اهمیت بود که نشان دهد ذات انسانی نمی‌تواند تا این اندازه خودخواه باشد که

نسبت به سرنوشت دیگران جز به خاطر نفع خود توجه نکند بلکه قطعاً بخشی از ذات انسانی واجد دیگرگرایی است زیرا در آن‌صورت تلاش‌های انسان جهت ارتقاء روابط سالم انسانی با شکست توأم خواهد بود. بتسون به تأثیر میان عواطف و انگیزه تأکید کرد و احساس عاطفی عمیقی به نام نگرانی همدلانه را عامل ایجاد انگیزه دیگرگرایی برشمرد. وی برای تعیین ماهیت انگیزه تولیدشده توسط همدلی به روش علمی و تجربی دقیق مبتنی بر سنت آزمایشگاهی روی آورد؛ او دیگرگرایی را بی‌ارتباط با مسائل انتزاعی و کاملاً مرتبط با واقعیت‌های پیرامون انسانی دانست. در همین راستا نشان دادیم که چگونه بتسون و نیگل از دو مسیر متفاوت به مفهوم دیگرگرایی می‌پردازند و چگونه تلقی‌های آنان از این مفهوم با وجود شباهت‌ها، متفاوت است. می‌توان با تلقی بتسون از همدلی و دیگرگرایی مخالف بود و دیگرگرایی را یک نوع رفتار تعریف کرد یا همچون نیگل بر آن بود که دیگرگرایی را سراسر بر امری عقلی بنیاد نهاد. اما آنچه اهمیت دارد، آگاهی ما از وجود حس عاطفی شدید در انسان است که نقش مهمی بر ایجاد انگیزه آلتروئیستی ایفا می‌کند. شناخت نگرانی همدلانه و ارتباط

آن با انگیزه از سوی بتسون با استقبال روان‌شناسان و دانشمندان علوم رفتاری قرار می‌گیرد تا بهتر بتوانند رفتار را در انسان شناسایی کنند.

بتسون نشان داد که نگرانی همدلانه با تفکر و به شکل ارادی و از روی آگاهی ایجاد می‌شود. در واقع او این تفکر را محصول تحلیل دقیق شناختی از وضعیت دیگران دانست. آنچه او را در این رابطه از نیگل جدا می‌کند این است که دیگرگرایی در نیگل صرفاً عقلانی و از روی آگاهی است اما در بتسون به جز عقل، ارزش‌گذاری درونی یا عشق، عنصر کلیدی ایجاد دیگرگرایی نشان داده شد. عنصر عشق در بتسون به قدری مهم است که وی فرضیه همدلی - آلتروئیسم را تئوری گسترش ارزش نام نهاد.

بتسون نشان داد که دیگرگرایی نیرویی قوی و مؤثر در زندگی انسان است و از پیامدهای مثبت اخلاقی به همراه پیامدهای منفی برخوردار است که آگاهی از آن‌ها در تمام تلاش‌های ما جهت ارتقای رفاه انسانی ضروری است. بتسون معتقد است دیگرگرایی و خودگرایی نسبت یکسانی با اخلاقیات دارند؛ هر دو می‌توانند با خیر جمعی در تقابل قرار گیرند و منجر به بروز رفتارهایی بر خلاف عدالت و

انصاف شوند. از این روی در پی تأسیس نظام اخلاقی بر مبنای یک انگیزه نیست بلکه به پلورالیسم انگیزه‌های مطلوب جامعه اعتقاد دارد. این در حالی است که نیگل دیگرگرایی را کاملاً اخلاقی و شرط عقلانیت می‌داند لذا وی به تبعات عقلانی از دیگرگرایی معتقد است.

به علاوه دیگرگرایی نیگل، نه تنها منفعت شخصی را به لحاظ اخلاقی نادیده می‌گیرد بلکه هرگونه میل و احساس همچون همدلی و همدردی را نیز از دایره اخلاق خارج می‌کند. می‌توان همچون هیوم و بتسون وجود چند انگیزه به جای یک انگیزه را تصدیق کرد و تلفیقی از منفعت شخصی و رفاه دیگری را مبنای اخلاقیات قرار داد. این‌گونه می‌توان در فکر برپایی نظامی اخلاقی بود که به جای تکیه بر یک اصل، از چندین اصل تشکیل شده باشد و از طریق شناسایی دقیق نقاط ضعف و قوت هر اصل تعارضات درونی را حل کرد و به وحدت میان آنان دست یافت.

در نهایت، دستاورد حداقلی ما این است که دیگرگرایی به‌عنوان یک نظریه اخلاقی اصیل، اشاره به یک نیروی انگیزشی قوی در ذات انسانی دارد و دارای دو پشتوانه محکم علمی و عقلی است که

می تواند در اخلاقیات جایگاه محکمی یابد و حتی بر روان شناسی و اقتصاد و سیاست اثر گذارد تا از طریق استراتژی های مستقیم و غیرمستقیم، مردم با توجه به یکدیگر، تعاون و همکاری جهت بهبود جامعه انسانی و تلاش در جهت رفع معضلات اجتماعی گام های مفیدی بردارند و همگی از منافع و خیرات بهره مند گردند نه صرفاً شخص یا اشخاص خاص. لذا از طریق توجه به انگیزه های خیرخواهانه و ایجاد وحدت و هماهنگی میان آنها می توان به داشتن جامعه ای نیک و اخلاقی امیدوار بود.

ملاحظات اخلاقی:

حامی مالی: این پژوهش هیچ کمک مالی از سازمان های تأمین مالی دریافت نکرده است.
تعارض منافع: طبق اظهار نویسندگان، این مقاله تعارض منافع ندارد.
برگرفته از پایان نامه / رساله: این مقاله برگرفته از پایان نامه / رساله نبوده است.

Altruism in humans, New York: Oxford University Press, Inc.

- Batson, C. Daniel, Ahmad, N. (2009), *Empathy-induced altruism: A threat to the collective good*: University of Kansas.
- Batson, C. Daniel, Lishner, David, A., & Stocks, Eric L. (2015), *The Empathy Altruism Hypothesis*: Oxford Handbook Online.
- Darwall, Stephan, (1998). "Empathy sympathy care", *Philosophical studies*, Vol. 89, N2, Published: Springer.
- Lishner, D. A., Batson, C. D., & Huss, E. (2011). *Tenderness and sympathy: Distinct empathic emotions elicited by different forms of need*. *Personality and Social Psychology Bulletin*, 37(5), 614- 625.
- Feinberg, Joel. (1987). "Psychological Egoism" in: *Ethical Theory, Classical and Contemporary Readings*, ed. Louis P. Pojman, U.S.A Wads Worth Publish Compan.
- Kraut, Richard. (2016). "Altruism" in *Stanford Encyclopedia of Philosophy*.
- Nagel, Thomas. (1979). *The possibility of altruism*, Princeton University Press.
- Shaver, Robert. (2010). *Egoism*. *Stanford Encyclopedia Of Philosophy*.
- Graham, Keith. (2004). *Eight Theories of Ethics*, USA And Canada, Routledge.
- Rand, Ayn. (1984). *Philosophy*:

منابع

- اخوان، مهدی. (۱۳۸۹). *عقلانیت و نوع دوستی در فلسفه اخلاق با تأکید بر آراء نیگل و گنسلر*. پایان نامه دوره دکتری رشته فلسفه، دانشگاه علامه طباطبایی.
- اخوان، مهدی. (۱۳۸۹). *عقلانیت اخلاقی زیستن از نگاه تامس نیگل*. *فصلنامه تأملات فلسفی*. ۲ (۶): ۹۵-۱۲۱.
http://phm.znu.ac.ir/article_1953_0_5750a1640b5882ec1d0900d3f10a61bd.pdf
- پالمر، مایکل. (۱۳۸۵). *مسائل اخلاقی*. ترجمه: رضا آل بویه. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- حسینی سورکی، سید محمد. (۱۳۸۵). *بررسی و نقد نظریه خودگرایی اخلاقی*. پژوهش های فلسفی - کلامی. ۸ (۲۹): ۱۸۷-۲۲۲.
https://pfk.qom.ac.ir/article_281_633b18d8450e408b6aa91630c4723643.pdf
- نیگل، تامس. (۱۳۹۵). *امکان دیگرگزینی*. ترجمه: جواد حیدری. تهران: نگاه معاصر، چاپ اول.
- نیگل، تامس. (۱۳۹۲). *این ها همه یعنی چه*. ترجمه: جواد حیدری. تهران: نگاه معاصر.
- Batson, C. D. (2019). *A Scientific Search for Altruism*. Oxford University Press.
- Batson, C. D., & Shaw, Laura. L. (1991). *Evidence for altruism: Toward a pluralism of prosocial motives*. *Psychological inquiry*, 2(2), 107-122.
- Batson, C. Daniel. (2011),

-
- Rand, Ayn. (1964). *The Ethics Of Emergency*, New York, A Signet Book.
 - Bennett, Christopher. (2010). *What Is Called Ethics?* New York, Routledge.
 - Nagel, Thomas. (1970). *The Possibility of Altruism*, Oxford, University Press.
 - *Who Needs It*, NEW York, A Signet Book, Chapter7, p:49.
 - Scott, N&Seglow, j. (2007). *Altruism: Open University Press*, Two Penn Plaza, New York, NY. USA.
 - Laflette, Hugh. (2007). *The Practice of Ethics*, USA, Blackwell Publishing.
 - *Penguin Publishing Group*. (1964). p:143.